

"جنبش سبز"، سرنوشت رژیم و رسالت ما

ناصر ایرانبور

۱. آنچه که ما در حال حاضر در ایران شاهد آنیم، نه صرفاً "جنبش سبز" به رهبری موسوی، بلکه جنبش بسیار فراگیرتر دموکراسی خواهی مردم ایران است که دست کم در آخرین فاز کنونی خود با شعار مشخص برچیدن حکومت اسلامی ایران و به قول ارگانهای امنیتی حکومت با شعار "ساختار شکنی" به میدان آمده است و "جنبش سبز" تنها بخشی از آن را تشکیل می‌دهد. صد البته که جانبداران موسوی و کروی در هدایت آن نقش مهمی را ایفا می‌کنند و عملاً به نمادهای آن تبدیل شده‌اند، اما مطالبات مردم بسی فراتر از افق آقای موسوی و حتی آقای کروی می‌باشد. این جنبش علی‌الخصوص نه تنها اسلامی نیست، نه تنها خواسته‌هایش در چهارچوب حکومت اسلامی ایران نمی‌گنجد، بلکه دقیقاً برای برپایی یک نظام سکولار به میدان آمده است و قربانی می‌دهد. جنبش دموکراتیک مردم ایران قبل از انقلاب نیز یک حرکت اسلامی نبود، هر چند که بخشی از نیروهای شرکت کننده آن روحانیون بودند. آنچه جنبش دموکراتیک کنونی مردم ایران را بعنوان "جنبش سبز" می‌نمایاند، در درجه نخست عدم انسجام سازمانی و برنامه‌ای و همچنین عدم آزادی سخنگویان واقعی توده‌ها و نیروهای معترض سکولار و لائیک درون جنبش است. لاجرم "جنبش سبز" چون پوششی برای کنش و حرکت این نیروها نیز تبدیل شده است. همین دشواری را قبل از انقلاب ۵۷ نیز داشتیم؛ آن زمان نیز نیروهای مذهبی بیشترین آزادی ممکن را برای اشاعه اندیشه‌های خود داشتند، درحالیکه رهبران نیروهای چپ و سوسیالیستی و حتی لیبرال در زندانها بودند. چنین شد که روحانیون شیعه سوار بر امواج آزادیخواهی مردم ایران شدند و آن را از گوهر دموکراتیک خود تهی ساختند و در نهایت یک استبداد شیخی به مراتب شدیدتر را جایگزین استبداد شاهی نمودند.

۲. اینکه "جنبش سبز" نیز بطور مستمر بر جنبش دموکراسی خواهی ایران نفوذ خواهد یافت و در چنین حالتی باز چنین سناریویی در انتظارمان خواهد بود، هنوز به یقین مشخص نیست. اما این از نظر من چندان محتمل نیست. به ویژه به این دلیل محتمل نیست که سرنگونی حکومت اسلامی توسط "جنبش سبز" و یا حتی جنبش مردم ایران در کلیت خود به دلیل درجه بسیار بالای اعمال خشونت حاکمان برای سرکوب مردم حتمی نیست. یکی از احتمالات هم این است که (همانطور که رژیم فاشیستی آلمان در سال ۱۹۳۳ با رأی مردم بر سر کار آمد، و اما با نیروی نظامی خارجی سرنگون گردید) حکومت فاشیستی ایران نیز که در طی یک انقلاب مصادره شده مردمی بر سر کار آمده، با نیروی نظامی خارجی ساقط شود. البته از سویی دیگر باید بدانیم موفقیت رژیم در سرکوب حرکت‌های مردمی کنونی نیز حتمی نیست، چه که رژیم هیچگاه به اندازه کنونی متشتت، منسحق، زبون و طرد و افشاشده نبوده و مردم هم هیچگاه در عرض این سه دهه با چنین شفافیت و قاطعیت و علنیستی خواسته‌های دموکراتیک و ساختار شکن خود را مطرح نساخته‌اند. اما گیریم، خارج از میل و اراده ما رژیم موفق شود، این دور اعتراضات وسیع را نیز سرنگون سازد، این موفقیت، اما، تنها می‌تواند کوتاه مدت به سود رژیم و به زیان مردم ایران تمام شود. آری، این امر در درازمدت می‌تواند دوره‌ای یأس و نومیدی بار بیاورد، دوره‌ای که مردم به این استنتاج می‌رسند که حکومت دینی با نیروهای مدنی داخلی سرنگون نخواهد شد. اما آن روی سکه، وجه بین‌المللی این نزاع داخلی است؛ می‌دانیم که رژیم اسلامی ایران به خاطر برنامه‌های اتمی‌اش در یک چالش بین‌المللی قرار دارد. افکار عمومی دنیا اکنون می‌دانند که این رژیم نه تنها تن به پیمانهای بین‌المللی در زمینه منع گسترش سلاحهای اتمی که خود نیز امضا نموده نمی‌دهد، بلکه وقعی به خواست و اراده مردم ایران نیز نمی‌گذارد و در میان مردم ایران هم رژیم به شدت منفور است. این امر در شرایطی می‌تواند منجر به نزاع نظامی بین غرب و جمهوری اسلامی گردد. مردم با توجه به سرکوبهای خونین اخیر و با توجه به اینکه به این نتیجه می‌رسند که حکومت نه تنها با نیروی مردمی سرنگون شدنی نیست، بلکه حتی ارزشی برای قواعد بازی خود نیز جهت انجام برخی اصلاحات و تعدیلات نمی‌گذارد، چنانچه حاصل این اصلاحات را به زیان موجودیت خود تشخیص دهد، در این نزاع نه تنها جنبش رژیم را نخواهد گرفت، بلکه نیروهایی از آنها تلاش خواهند کرد، از این شرایط بهره برده و موجبات سرنگونی تام و کمال رژیم را فراهم آورند. همین امر را در همسایه غربی خودمان داشتیم. آیا در سرنگونی رژیم صدام، مردم عراق زیان دیدند، مردم کشورهای همسایه زیان دیدند، دنیا زیان دید؟ پاسخ همه این پرسشها منفی است. لذا سرنگونی جمهوری اسلامی - چنانچه به حکم نیروی مردمی نیز نباشد - تنها می‌تواند به سود مردم ایران، منطقه و جهان باشد. دنیا از شریک رژیم انسان کش، فاشیستی، خشن و نظامی خلاصی خواهد یافت.

۳. اما آیا از آنچه که گفته شد، نتیجه گرفته می‌شود، باید از شرکت در این جنبش - حال هر عنوان و سرانجامی برای آن قائل باشیم - پرهیز جست و انفعال پیشه کرد؟ به عقیده من، به هیچ وجه. مشارکت فعال ما در جنبش سراسری مردم ایران بر علیه رژیم - صد البته با مطالبات و شعارهای خاص خودمان - طیف "ساختار شکنان" را تقویت و مماشات گرایان را تضعیف خواهد نمود و با فراهم آوردن موجبات برکناری رژیم حتی احتمال بروز جنگ با غرب را کاهش خواهد داد. باید در این فرآیند تلاش ورزیم که دست کم وجه سکولاریستی شعارهای جنبش نیرومندتر گردد و رژیم از این زاویه - که نقطه ضعف اساسی آن است - مورد پورش قرار گیرد. صرف حکومت سکولار - خارج از وجوه دیگر مطالبات دموکراتیک مردم ایران - می‌تواند مرگ اسلامگرایان حاکم را در پی داشته باشد و این به خودی خود ما را گامی بسیار اساسی به سمت نگاه دموکراسی نزدیک خواهد کرد. به هر حال، منزه طلبی و انفعال گرایی با توجهاتی چون "آنها از سران رژیم بوده‌اند و در سرکوب مردم دست داشته‌اند" و یا "فایده‌ای ندارد، رژیم تن به خواست مردم نخواهد داد"، ره به جایی نمی‌برد و دست آخر ناخواسته حکومت اسلامی را تقویت نیز خواهد نمود. باید به جای بایکوت "جنبش سبز" از سویی و حمایت بی چون و چرا از آن از سویی دیگر، رسالت نقد پی در پی مواضع آن را جهت شفاف شدن مرزبندیها با آن و تقویت گرایشهای دموکراتیک توده‌های شرکت کننده در آن برای خود قائل باشیم. این همراهی نقادانه باید بویژه از سوی رهروان و کنشگران جنبش عدالت خواهی و آزادیخواهی چپ ایران، جنبش زنان و جنبش ملیتهای تحت ستم ایران صورت پذیرد. راقم این سطور در این راستا تلاش می‌کند، در فرصت بعدی وجهی از مواضع سرآمدان جنبش سبز را از منظر جنبشهای ملی خلقهای ایران بطور اجمال مورد نقد و بررسی قرار دهد.